



انتظار پاسخ حکمت‌صدرايي به مسائل مدرن نادقيق است

مجید احسن: ملاصدرا فیلسوفی است از جهان سنت که بذرهای اندیشه‌اش در دوران مدرن بارور نشده‌است. نظام او نه منافی دوران مدرن و نه ملازم آن است، پس اساسا سرزنش او به همان میزان نامقبول و غیرموجه‌است که کسی، فی‌المثل انسان هزاران سال پیش را به خاطر استفاده از شمع به جای لامپ تمسخر کند! رویکردی که می‌خواهد حکمت‌صدرايي را پاسخگوی مسائل دوران مدرن بداند، نادقیق است. جالب اینکه بسیاری از موافقان و مخالفان صدرا در این رویکرد، مشترک هستند. لذا این ایراد به همه آنها وارد است. جای این سوال هست که مخالفان و موافقان ملاصدرا چرا به جای اینکه همچون او با زمانه خود مواجه شوند و راه به صلاح کار خویش یابند، در تایید یا رد گذشته مانده‌اند؟ این چنین متفکرانی که در موافقت یا مخالف با چارچوب صدرايي تفکر مانده‌اند انگار هنوز درنیافته‌اند که می‌توان راهی نو گشود، راهی که هم از ظرفیت اندیشه صدرالمآلهین بهره‌مند می‌شود و هم از آن عبور می‌کند.

سرمایه‌داری و روانکاوی به روایت مشایخی

موسسه پرسش در ادامه درسگفتارهای بهار خود درسگفتار «سرمایه‌داری و روانکاوی» را برگزار می‌کند. مدرس این جلسات عادل مشایخی و تاریخ‌شروع آن هم پنجشنبه سوم خردادماه است. درسگفتار «سرمایه‌داری و روانکاوی» پنجشنبه‌ها ساعت ۱۶ تا ۱۸ در موسسه پرسش برگزار خواهد شد.



کار فلسفه صدور باید و نباید نیست

آیتا... رشاد: کار فلسفه‌ صدور باید و نباید و شاید نشاید نیست بلکه برآیند فلسفه در ساحت علم صدور حکم است. لذا فلسفه‌ فرهنگ در این امور داوری نمی‌کند اما برآیند آن تولید گزاره‌هایی برای مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی است. روش مطالعه فلسفه فرهنگ هم فرانگر- عقلانی است.



تعامل برهان و ایماژ در فلسفه صدرايي

عبدا... صلواتی: به نظر می‌رسد فرآیند برهان‌آوری در فلسفه صدرايي از سوی عالم و طرح دینی او و ایماژهای شکل گرفته در این عالم مدیریت می‌شود؛ ایماژهایی همانند خدا به مثابه اصل وجود؛ فلسفه به مثابه سفر؛ فلسفه به مثابه تعالی وجودی انسان؛ انسان به مثابه آیه و همان‌طوری که این ایماژها در فطرت مشخص و عالم خاصی شکل می‌گیرند می‌توانند مقدمات تولد فطرت جدید را فراهم آورند، یعنی رابطه تعاملی میان فطرت و عالم و طرح با ایماژ و میان ایماژ و برهان برقرار است، یعنی ایماژها هم عهده‌دار جهت‌دهی و قبل آن شکل‌گیری برهان هستند و هم برهان، می‌توانند ایماژهای قبلی را تغییر دهد یا ایماژهای جدیدی را پدید آورد و فلسفه به‌طور عام و فلسفه صدرايي به‌طور خاص در این تعامل سازنده شکل می‌گیرد و غفلت از این تعامل و فروکاست این تعامل به برهان صرف یا ایماژ صرف ما را در ارزیابی فلسفه به‌ویژه فلسفه ملاصدرا دچار خطاهای سرنوشت‌ساز می‌کند.

تقریر درس‌های استاد حشمت‌پور از کتاب «المله» فارابی - ۴

آرای نظری و عملی در جامعه و نسبت آن با مراتب عالم

شود. گفتیم که «ثم کون العالم و ما یوصف به...» حالا می‌گوییم «ثم التی تحدث...» که اینها را هم باید بشناسیم. «تحدث أولا» به این معنا نیست که چیزهایی را که حادث‌های اولی هستند و از آنها چیزهای دیگر ساخته می‌شود، بشناسیم. این را که قبلا [فارابی] گفت. بلکه منظور این است که ممکناتی است که موجود نشده و ممکناتی هستند که اولاً موجود و بعداً باطل می‌شوند. در اینجا، «اولاً» قید برای «تحدث» است. موجوداتی هستند که از ابتدا باطل هستند و خلق نشده‌و آنها اصلاً لازم نیست شناخته شوند، چون اصل نیستند که بخوانند شناخته شوند. اما موجودات دیگری هستند که اول حادث شده و وجود گرفتند اما دائمی نبودند و بعد باطل می‌شوند. اینها معتقدند افلاک وجود دائمی دارند و باطل نمی‌شوند و حادث هم اگر هستند، حادث ذاتی اند و «ازلی بالغیر» هستند و حادث زمانی نیستند. اما عناصر بسیط را هم ازلی می‌دانند و آنها را هم می‌گویند که باطل نمی‌شوند. پس «ثم التی تحدث اولاً و تبطل» شامل افلاک و عناصر بسیطه نمی‌شود و فقط منظور [از آن] عناصر مرکب است. عناصر مرکب هم شامل جمادات، نباتات و افراد حیوان و افراد انسان است که ابتدا حادث شده و مدتی زندگی کرده و بعد باطل می‌شوند.

❶ و کیف حدثت سائر الأجسام عن التی هی من الأجسام أصول

باید بفهمیم که سایر اجسام غیر از عناصر بسیطه چگونه حادث شدند. یعنی عناصر مرکبه چگونه حادث شدند. عناصر مرکبه از عناصر بسیطه حاصل می‌شود و ما باید بشناسیم که چگونه این عناصر مرکبه که جمادات و نبات و حیوان هستند، از عناصری که بین اجسام، اصول به حساب می‌آیند (یعنی عناصر بسیطه) حاصل می‌شوند. عناصر بسیطه امتزاج یافته و بر اثر امتزاج، عنصر مرکب ساخته می‌شود و گاه این امتزاج کامل و گاه ناقص است. از امتزاج کامل مرکبات تام که «حیوان» و «انسان» و «نبات» و «جماده است، حاصل می‌شود و از امتزاج ناقص مرکبات ناقص که همان «کائنات‌الجو» است، ساخته می‌شود. کائنات‌الجو از دو عنصر ساخته می‌شود. یکی است و نور بسیار نازکی است که در فضا دیده می‌شود و البته دوامی بیش از شهاب دارد، از این دسته است. بخار یا قوس و قزح هم جزء کائنات‌الجو است. این موارد مرکب تام نیستند و از دو عنصر مرکب حاصل می‌شوند. مثلاً شهاب مرکب از دود و خاک است یا بگویی مرکب از آتش و خاک است که بعد حالت دود پیدا می‌کند. دود حالت سبکی داشته و بالا می‌رود و از «کره هوا» می‌گذرد و به کره نار می‌رسد. در آنجا آتش می‌گیرد و بعد چون ملون است و رنگ دارد، شعله‌اش دیده می‌شود. بعد از آن تمام اجزایش بر اثر شدت آتشی که مجاور «فلک‌قمر» است، تماماً تبدیل به آتش می‌شوند و آتش بی‌رنگ و شفاف است و دیگر دیده نمی‌شود و تا تبدیل به آتش می‌شوند، گمان می‌کنیم که خاموش شده‌است. آن لحظه که روشن شده، همان لحظه‌ای است که به آتش رسیده است و اجزای درونی آن هنوز شفاف نشده است. قدما شهاب را به این شکل توضیح می‌دادند. این اتفاق در مورد نیازک، قوس و قزح و ستاره دنباله‌دار هم اتفاق می‌افتد که البته بستگی به اجزای درونی‌اش دارد. در مورد شهاب، به آتش تبدیل و شفاف می‌شود. اما در ستاره دنباله‌دار گاه اتفاق می‌افتد که یک فته در شب‌ها طلوع می‌کند، یعنی این دارد می‌سوزد و در روز به علت غلبه نور خورشید دیده نمی‌شود. به‌طور

مثال ستاره دنباله‌دار هالی که توسط منجمی با نام هالی کشف شده بود. هالی محاسبه کرد که این ستاره دنباله‌دار هر ۷۰ سال یک‌بار در خورشید را می‌زند و از زمین قابل‌رویت است و بعد پیش‌بینی کرد که چند سال بعد ظاهر خواهد شد. این ستاره حدود ۴۰ سال پیش دیده شد و حدود ساعت سه تا چهار صبح تا چندین ساعت قابل مشاهده بود.

و کیف حدثت سائر الاجسام عن التی هی من الأجسام اصول: به این معنا که اجسام مرکب چگونه حادث از اجسامی شدند که در [شمار] این «اجسام‌اصول» محسوب می‌شوند، یعنی از عناصر بسیطه. و مراتب هذ: گفتیم که سه مرتبه داریم شامل جماد، نبات و حیوان که انسان نیز جزء مرتبه حیوان است و البته خود انسان نیز دارای مراتب مختلف است.



هر کدام موصوف مخصوص به خود را دارد و مثالیکی وصفش ترکیب است و هکذا.

و مراتب اجزائه: بعد از این اجزاء، مراتب هم دارد. مثلاً عنصر مرکب چهارتا و در واقع سه‌تااست، بعد به سبب شرافت آن‌سویی را به دو قسم تقسیم می‌کنند و آن قسم اشرفش را جدا می‌کنند ولو آن قسم اشرف هم داخل در همان است. شامل مرتبه جمادی، نباتی و حیوانی و مرتبه‌ای که از حیوان جدایش می‌کنند، انسان است منتها انسان حیوان ناطق است و در نتیجه عنصر مرکب چهار قسم دارد که از اجزای عالم هستند ولی دارای مراتب هستند. لذا جسمانی هم داریم. قوه جاذبه را هم جزء ملائکه می‌دانند و عنصری، این یک جزئی که مرکب عنصری است دارای مراتبی است؛ مرتبه جماد و نبات و حیوان و انسان که در خود انسان هم مراتب هست. خود انسان هم دارای مراتب است و عقل هم دارای مراتب است. البته برخی از اجزا مراتب ندارند. به‌طور مثال عنصر آب مراتب ندارد و یک عنصر است اما مرکبات عنصری مراتب دارند.

❷ و کیف حدثت الأجسام الأول و آن من الأول اجساما هی اصول سائر

و کیف حدثت الأجسام الأول: منظور از اجسام اول همان عناصر بسیطه است و شاید افلاک را هم اضافه کنیم. اجسام اول همان عناصر بسیطه است که به دنبالش اجسام غیر اول قرار دارد و از این اجسام اول سایر اجسام را می‌سازیم اما از افلاک نمی‌توان اجسام دیگر را ساخت. آنها اجسام بسیط هستند اما اول نیستند مگر

اینکه منظور از اول، اولین اجسامی باشد که ساخته شدند که اگر مراد آن باشد، افلاک هم اجسام اول خواهند بود. آن من الأول اجساما هی اصول سائر الأجسام: این «من» الأول، تبعیضیه است و نشان می‌دهد فارابی اجسام اول را منحصر به عناصر دانسته و افلاک و عناصر را همه اجسام اول دانسته است و لذا بیان می‌کند که بعضی از این اجسام اول، اصل هستند برای اجسام دیگر یعنی عناصر بسیطه، عناصر بسیطه که از جمله اجسام اول هستند، اصل هستند برای اجسام دیگر یعنی عناصر مرکبه. اما افلاک اگرچه اجسام اول هستند ولی برای اجسام دیگر اصل نیست و خودشان اصل و فرع هستند. از افلاک چیزی ساخته نمی‌شود. پس بعضی اجسام اول اصول هستند.

[ثم] <التی تحدث اولاً و اولاً و تبطل

این عبارت عطف بر آن چیزهایی است که باید شناخته

فعلیت برسند، توسط ایشان انجام می‌شود. اما در مساله موت نمود بیشتر دارد. کار حضرت اسرافیل هم ماموریت نسبت به حیات است. کار حضرت میکائیل ماموریت نسبت به رزق است.

پرسش: شما ملائکه را به مراتب تعبیر کردید اما منظور عقول است.

عقول با ملائکه تفاوتی ندارد و عقول تعبیر فلسفی و ملک تعبیر شرعی است. گاه در خود فلسفه هم ملک گفته می‌شود. البته عقول به ملائکه بلندمرتبه اختصاص دارد و الانفوس فلکی هم ملائکه هستند. منتها در عالم جبروت ملائکه‌ای داریم که نواقص مادون را جبران می‌کنند. اینها همان نفس هستند که مرتبه آنها از نفس ما پایین‌تر است و ملائکه جسمانی هستند. ملائکه هم شامل ملائکه جسمانی، نفسانی و عقلانی هستند. عقول ده گانه هم از ملائکه هستند که در درجات بالاتری هستند.

پرسش: آیا این عقول و ملائکه در هر مرتبه‌ای فقط یک عدد هستند؟

به‌طور مثال جبرئیل یکی است اما اینها هم تنزلات دارند و همه‌های مباشر ما هستند و خود جبرئیل اصل و اینها که تا بی‌نهایت ممکن است که باشند، فروعات و تنزلات آن هستند. درمورد عزرائیل هم چنین است که قبض روح افراد توسط خود ایشان انجام نمی‌شود بلکه تنزلات آن، قبض روح را انجام می‌دهند ولی روح انبیا توسط خودشان قبض می‌شود. پس در هر کاری تنزلات تا بی‌نهایت وجود دارد. ثم کون العالم و ما یوصف به العالم و اجزاه و مراتب اجزائه ثم کون العالم: در اینجا امور نظری را می‌شمارد. کون یعنی وجود و وجود عالم هم باید با آرای نظری شناخته شود و به وجود عالم هم اعتقاد داشته باشیم.

«آنچه که با آن چیز موصوف می‌شود»، «عالم» مدنظر است. مثلاً یکی از صفات عالم «ماسوی الله تعالی» است و دیگر اینکه امکان ماهوی دارد؛ به قول صدرا علاوه بر امکان ماهوی، امکان فقری دارد. اینها اوصاف مشترک هستند و اجزای عالم هم اوصاف دارد. اجزای عالم همه این موجوداتی است که در عالم می‌بینیم، مانند عنصر مرکب، عنصر بسیط و فلک که در عالم دیده می‌شود و

بر حسب قرب و بعدی که از خدای تعالی دارند، منزلت پیدا می‌کنند و اگر یکی می‌شود عقل عقل اول، قریش، به خدای تعالی از همه بیشتر است و به ترتیب عقل ثانی، عقل ثالث تا عقل عاشر مرتبه‌بندی‌ها مشخص می‌شود. فارابی مشائی بوده و به ده عقل معتقد بود. اما اشراق به بی‌نهایت قائل است. فارابی بیان می‌کند که باید دید مرتبه و منزلت این روحانیون نسبت به «خدا» چگونه است و منزلت‌شان را نسبت به «سایر اشیاء» نمی‌سنجد؛ اگرچه می‌توان منزلت این روحانیون را نسبت به سایر اشیا سنجید اما ایشان این کار را نمی‌کند. در منزلتی که روحانیون نسبت به خداوند دارند، قرب و بعدشان نسبت به خداوند مطرح می‌شود و هرچه قدر که نزدیک‌تر باشند، دارای مرتبه بالاتری هستند و در نتیجه عقل اول از همه بالاتر است و در درجه آخر عقل دهم قرار دارد.

❸ و مراتبهم فی أنفسهم و منازلهم من الله تعالی و مراتبهم» عطف به «ما یوصف به الروحانیون» شده است یعنی امر نظری دوم، صفات روحانیون بود و سوم، مراتب روحانیون است که از اشیای نظری است که با فکر حاصل شده و ما به آن معتقد شدیم و در اینجا فقط اعتقاد از ما می‌خواهد و عمل در کار نیست. «نظریه» هم به این مناسبت که اعتقادات مدنظر است و اراده و عمل خواسته نشده است.

مراتب دو قسم است. (۱) مراتبهم فی أنفسهم: که خودشان را ملاحظه کرده و با چیزی مقایسه نمی‌کنیم که این مرتبه عقلی است و البته مادی و نفسی نیست. (۲) و منازلهم من الله تعالی: آن منزلتی است که نسبت به خداوند دارد و این منزلت هم مرتبه‌بندی می‌شود و

از عقل اول تا عاشر را دربر دارد. سومین چیزی را که باید درباره روحانیون به آن معتقد باشیم و ما فعل کل واحد منهم: فعل اینها باید مورد توجه باشد. مثلاً درباره جبرائیل گفته می‌شود که فعلش علم است و تعلیم دادن کار اوست که معلم عقلی بشر است. فعل عزرائیل «خروج من القوة الی الفعل» است. به این معنا که هر موجودی که می‌خواهد از قوه به فعلیت برسد به وسیله حضرت عزرائیل انجام می‌شود. اما یکی از این تبدیل‌ها نمود بیشتری دارد که همان «موت» است و تبدیل وجود بالقوه اخروی به وجود بالفعل اخروی است. یعنی ما را از وجود بالفعل دنیوی که وجود بالقوه اخروی است، خارج کرده و به وجود بالفعل اخروی واقف می‌کند که نامش موت است. اما این کار تنها کار حضرت عزرائیل نیست بلکه تمام قوه‌ها که می‌خوانند از قوه به

در مباحث گذشته، «ملت» را به «آرا» تعریف کردیم و گفتیم ملت بر دین هم اطلاق می‌شود و مجموع آن آرا و عقایدی که در دین است را ملت می‌گویند. بعد توضیح دادیم که این آرا باید به وسیله کسی به مردم ابلاغ و بین مردم اجرا شود. آن کسی که اجراکننده این آراست همان رئیس اول است و زبردستان او هم رئیس هستند که از جانب رئیس اول نصب می‌شوند و ریاست محدودتری نسبت به او دارند. بعد از آن، جامعه را هم - با توجه به نوع رئیس اول- به چهار دسته تقسیم کردیم که شامل مدینه فاضله، مدینه جاهله، مدینه ضاله و مدینه مموهه شد. حال می‌خواهیم آرایبی را که بین جامعه اجرا می‌شود، توضیح دهیم که بر دو دسته تقسیم می‌شود. برخی از آرا، نظری و برخی هم ارادی هستند. با تدوین آرای نظری، حکمت نظری از آن حاصل می‌شود و اگر آرای ارادی یا عملی تنظیم شود، از آن حکمت عملی حاصل می‌شود.

حالا در این فقره شماره دو، می‌خواهیم آرای نظری و عملی را فقط اشاره‌ای بکنیم.

❹ و [ان] الآراء التی فی الملة الفاضلة منها آراء فی اشیاء نظریة و آراء فی اشیاء ارادية

آرایبی که در یک مدینه فاضله مطرح است به دو دسته تقسیم می‌شود. الف) منها آراء فی اشیاء نظریة و ب) آراء فی اشیاء ارادية: در اینجا «من» به معنای تبعیض است یعنی برخی از این آرا، آرایبی هستند در اشیای نظری؛ یعنی در اشیایی که به اعتقاد مربوطند و برخی هم آرایبی هستند در اشیای ارادی، یعنی اشیایی که به اعمال ما مربوط هستند. البته «نظریة» یا «ارادیه» را قید اشیا گرفتیم، اما ممکن است که قید آرا هم بگیریم که هر دو ممکن است. اشیای نظری اشیایی هستند که به اعتقادات مربوط است و آرای نظری هم از سنخ اعتقادات است و فرقی ندارد که نظری را صفت برای اشیا بگیریم یا اینکه صفت آرا بدانیم. با توجه به مثال‌هایی که فارابی می‌زند، نشان می‌دهد منظور او اشیای نظری بوده است، یعنی خود آن اشیا را نظری و ارادی می‌کند و بعد آرای مربوط به اشیای نظری را از آرای مربوط به اشیای عملی جدا می‌کند.

❺ فالنظریة ما یوصف الله تعالی به

از جمله آرای نظری صفاتی است که خدای تعالی به آن اوصاف متصف باشد که شامل صفات ثبوتی و سلبی می‌شود و همین‌طور اوصاف در مقام ذات باشد یا اوصاف در مقام فعل باشد. همگی مدنظر است. همه انجای اوصافی که خدای تعالی به آن متصف می‌شود در این عبارت مختصر شده‌است. فارابی خیلی خلاصه مطلب فلسفه نظری را تقریباً در اینجا جمع کرده است.

❻ ثم ما یوصف به الروحانیون

مراد از روحانیون، آن مجردات عقلیه و ملائکه هستند که در فلسفه به آنها مجردات عقلیه گفته می‌شود. اوصافی که برای اینهاست – که باز هم اوصاف ثبوتی یا اوصاف سلبی- شامل اوصاف کمالی می‌شوند که ثبوتی و اوصاف نقص هم سلبی هستند. تنها اوصاف نقصی که بر اینها ثابت است، صفت امکان است یا اینکه بگوییم صفت ترکیب از ماهیت و وجود -که این هم تقریباً به همان مفت نقص یا به صفت امکان بازمی‌گردد. وقتی امکان بیابند، ماهیت هم می‌آید. فارابی در مورد خدای تعالی تعبیر به مرتبه نکرده، زیرا گفته می‌شود (بنا بر نظر تشکیک) که خداوند دارای مرتبه نیست. موجوداتی که امکانی هستند مراتب دارند. در مورد روحانیون هم تعبیر به مراتب می‌کند

که آن را به دو قسم آورده است: (۱) مرتبه نفسی (۲) مرتبه نسبی. در مرتبه نفسی خودشان را نگاه می‌کند، ملاحظه می‌کند که در چه مرتبه‌ای از وجود هستند بدون اینکه اینها را با موجودات دیگر مقایسه کند و بدون اینکه این روحانیون را نسبت به موجودات دیگر نسبت‌گیری کند. مثلاً گفته می‌شود که این روحانیون وجودشان وجود عقلی و مجرد است که این مرتبه وجود خودشان است و نه اینکه مقایسه با دیگران صورت گرفته باشد. اما اگر اینها را با غیر مقایسه کنیم، مثلاً گفته می‌شود «صادر اول» که این صادر اول مرتبه‌ای برای روحانیون است، منتها مرتبه‌ای نسبی است. وقتی این موجودات را با موجودات دیگر مقایسه می‌کنیم، به آنها صادر اول اطلاق می‌شود. البته این مقایسه را فارابی انجام نمی‌دهد بلکه اینها را با خداوند مقایسه می‌کند و منزلت‌شان را می‌سنجد که



عقول با ملائکه تفاوتی ندارد و عقول تعبیر فلسفی و ملک تعبیر شرعی است. گاه در خود فلسفه هم ملک گفته می‌شود. البته عقول به ملائکه بلندمرتبه اختصاص دارد والا نفوس فلکی هم ملائکه هستند. منتها در عالم جبروت ملائکه‌ای داریم که نواقص مادون را جبران می‌کنند